

بررسی مبانی فرهنگی آموزش عالی در جهان غرب و ایران

دکتر احمد فضائلی

استادیار دانشگاه امام حسین (ع)

چکیده

این مقاله جهت اثبات و تبیین مقدماتی نقش آموزش عالی در فرهنگ تنظیم گردیده است. این موضوع مفاهیمی چون دانشگاه، فرهنگ و جامعه را در بر دارد. به جهت تمرکز دقیق تر بر روی موضوع در مفهوم دانشگاه تنها به دو وظیفه اصلی از وظایف این محیط یعنی: تحقیق و تعلیم پرداخته شده است. زیرا در بسیاری از موارد ایجاد دانشگاه به جهت تبیین موضوعاتی است که حل آنها نیازمند تحقیق علمی و تعلیم تولیدات آن می باشد. از آنجا که نقش دانشگاه در فرهنگ جامعه عجین با این دو وظیفه اصلی است، در مقدمه توضیح این دو وظیفه ذاتی و ارتباط آنها با یکدیگر ضروری می نماید. پس از تبیین این ارتباط، به بررسی سیر تاریخی و تحولات نقش دانشگاه‌ها در فرهنگ جامعه (بدون پرداختن به تجزیه و تحلیل عمیق دو مفهوم «فرهنگ» و «جامعه»)، در دانشگاه‌های قرون معاصر، و به تبع آن در دانشگاه‌های داخلی ایران پرداخته شده است. تأثیر متقابل زیربناهای بنیادین حاکم بر فرهنگ جامعه، و وظایفی که بدین سبب بر دوش دانشگاه‌ها گذاشته شده است نیز مسئله مهمی است که در تجزیه و تحلیل موضوع مدنظر قرار گرفته است. با چنین سیری در این مقاله، به فتح باب مقدماتی نقش دانشگاه‌ها در فرهنگ جامعه پرداخته می شود. سیر تحولات، نقش دانشگاه‌ها را، نه تنها همواره پشتیبان و تقویت کننده فرهنگ جامعه نشان می دهد، بلکه به عنوان مرجعیت علمی، در جوامع گوناگون، نقش فعال و پیشتاز را نیز برای آن به اثبات می رساند. البته اثبات این نقش مربوط به دانشگاه‌های شوریهایی است که ساخته و پرداخته و برخاسته از سیر طبیعی نیازهای آن جوامع می باشند. در حالی که بالعکس در جوامعی نظیر ایران، که شکل گیری دانشگاه‌هایشان غالباً با کپی برداری و انتقال از کشورها و جوامع دیگر آغاز گردیده، از این لحاظ با معضلاتی روبرو هستند که ریشه در مبانی، و فلسفه‌های عمیق فرهنگی آنها دارد. در این کشورها، راه حل این معضل، برای بازگشت به ایفای نقش حقیقی دانشگاه، جز از طریق توجه به مبانی فرهنگی امکان پذیر نیست.

کلید واژه‌ها: دانشگاه، فرهنگ، تحقیق، تعلیم، غرب، دین و انحراف.

مقدمه

فقدان فلسفه و مبانی زیربنائی مدوّن و منسجم در مورد دانشگاه در کشور عزیز ایران، موجبات سردرگمی و نهایتاً عادی سازی تبعیت از مبانی دیگران را در این زمینه حیاتی فراهم آورده است. آثار این کمبود و این روش معمول در جایگزینی آن، منجر به خطاهای بنیادی در سرنوشت و تأثیر این نهاد و کانون اصلی علم و فرهنگ کشور شده است. این مقاله در صدد است تا به بازگشایی و تبیین گوشه‌ای از این سرفصل بپردازد. در این راه، مقدمتاً به بازپردازی سیر تطوّرات برای دستیابی به این بنیان‌ها در جوامع غربی، و علل نپرداختن اصولی ما به این موضوع مهم، اشاره شده است. با توجه به وسعت اعمال دانشگاه، که عملاً پردازش آنها فراتر از محدوده یک مقاله است، تنها دو حیظه اصلی، یعنی: تعلیم و پژوهش مورد مذاقه واقع شده است.

امروزه کلمه دانشگاه عجین با وظایفی است که موارد آن متناسب با نوع دانشکده‌ها و پژوهشکده‌ها و مجموعه گروه‌های علمی و سایر عوامل ساختاری و محتوایی بسیار متنوع است. این وظایف شامل موارد مستقیم و غیرمستقیم، و آشکار و پنهان است. نقش و وظیفه فرهنگی دانشگاه چیست و چه باید باشد؟ برای دستیابی به پاسخ مناسب، یک راه این است که از طریق واضح‌ترین وظایف دانشگاه به این موضوع راهی پیدا شود. آن اهدافی که هر چند وظایف گوناگون دانشگاه متناسب با تغییر زمان و مکان تغییر کند به آن وظایف تسری پیدا نکند. در این جهت، به طور عام به هر شکلی که دانشگاه فرض گردد، دو وظیفه اصلی تحقیق، و تعلیم در آن مجموعه انکارناپذیر است. تا آنجا که به قول متفکرانی چون «وگنر»^۱، با حذف این دو وظیفه تصور مفهوم دانشگاه میسر نخواهد بود (۱۹۷۶).

وظیفه دانشگاه در بُعد تحقیق

معمولاً در یک تقسیم بندی بر مبنای هدف، به طور رایج تحقیقات را به سه نوع بنیادی، کاربردی، و توسعه‌ای تقسیم می‌نمایند (سرمد، بازرگان، و حجازی، ۱۳۷۶) و یا بر اساس نوع گردآوری و تفسیر داده‌ها، آنها را به دو نوع «کمی» و «کیفی» (مک میلان و شوماخر^۱، ۲۰۰۱) تقسیم می‌نمایند و در هر حال آن را از مأموریت دیگر دانشگاه که تربیت نیروی متخصص مورد نیاز در جامعه می‌باشد و به طور عام تعلیم و تربیت می‌نامند تفکیک می‌نمایند.

قابل ذکر است که در بخش تعلیم و تربیت نیز مسئولیت‌های فراوانی بر عهده دانشگاه می‌باشد و در این زمینه مباحث گوناگونی وجود دارد. به عنوان نمونه «پترز^۲» (۱۹۶۹) بیش از ۹ مسئولیت تعلیم و تربیتی که یکی از آنها «آزادی خواهی» است را برای دانشگاه برمی‌شمارد. برای بیان این دو نقش اساسی دانشگاه، یعنی تعلیم و تحقیق، و نحوه ارتباط آنها با یکدیگر نظرات گوناگونی توسط محققین ارائه، و مباحث تئوریک متنوعی مطرح شده است. به عنوان مثال «بارنت^۳» (۱۹۹۴) وقتی که مسائل مربوط به دانشگاه‌ها را تفسیر می‌کند، می‌گوید؛ درست است که دانشگاه‌ها به عنوان مرجع علمی برای امور مختلف تئوری می‌دهند ولی خودشان از نبود یک تئوری جامع در مورد اهداف و غایات رنج می‌برند. یکی از کمبودهای مطروحه توسط محققین، همین عدم تفاهم بر سر تئوری‌های مربوط به ارتباط دو حوزه تحقیق و تعلیم در دانشگاه‌ها می‌باشد.

ارتباط تحقیق و تعلیم در دانشگاه

از جمله مباحث تحقیق، ارتباط آن با تعلیم و در واقع با دانشگاه به مفهوم مرکز تعلیم و تربیت متخصص است. یعنی چگونه می توان مباحث تحقیق را در سمت و سوئی قرارداد که از یک طرف پژوهش های مورد نیاز جامعه را مرتفع نماید و از سوی دیگر، مرتبط با مسئولیت دیگر ذاتی دانشگاه یعنی تعلیم و تربیت بشود. اینجا است که اختلاف نظرهایی وجود دارد که در جمع این نتیجه را می دهد که نباید دانشگاه را به سوی مطلق تحقیقات مورد نیاز کاربردی جامعه سوق داد و به این امر منحصر نمود. چون در این صورت دانشگاه از کار اصلی خود باز می ماند (بارنت، ۱۹۹۴). بنابراین نگرش هر چند تحقیق و آموزش عالی انفکاک ناپذیرند، ولی تنها آن دسته از تحقیقات در ارتباط با دانشگاه معنی دار هستند که به توسعه علم و به نفع نقش و وظیفه تعلیم و تربیت دانشگاه بینجامد (نیومن^۱، ۱۹۷۶). در این جهت، اندیشه ها و تئوری پردازی های بلندمدتی در کار است که از زمان افلاطون تا به امروز ادامه دارد (فضائلی، ۱۳۸۱). با یک نگاه به تاریخ گذشته، در می یابیم که دانشمندان در این موضوع ساکت نبوده و در مورد نقش آموزش عالی و تأثیر آن در کل موضوعات تحقیق و تعلیم و همچنین نحوه، میزان، و حد و حدود آن، همواره کار عقلانی و فلسفی انجام داده اند. این کار در واقع برای تعیین نقش و جایگاه آموزش عالی صورت گرفته است. هر چند «گرایش سیستم های آموزشی و از جمله دانشگاه ها قویا «به سوی محافظه کاری است» (پاول^۲، ۱۹۹۳: ۱۴۴)، ولی نقش تفکر منتقدانه دانشگاهی نسبت به وضع موجود، موضوعی است گسترده تر، به نحوی که محیط بر تمام موضوعات، از جمله خود دانشگاه می باشد. ایفای این نقش دانشگاه، مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) به طور برجسته ای افزایش داشته است

(پاول، ۱۹۹۳). امروزه دانشگاه چه در نقش تعلیم و چه در نقش تحقیق، به عنوان مرجع عالی تربیت نیروی متخصص، و تعیین چشم‌انداز جامع برای آینده مطرح می‌باشد (تافلر^۱، ۱۳۷۷). آنچه که در دوران اخیر مخصوصاً از اوائل قرن بیستم در دانشگاه‌ها بیشتر شاهد هستیم، یک گرایش عمده به پژوهش است که موجب یک تغییر اساسی در دانشگاه‌ها گردیده است. این رویداد به دلیل تغییرات زیربنائی در آموزش و پرورش بود که با رویکرد روش حل مسئله دیوئی^۲ (۱۹۳۱) و پیروان او آغاز، و با حضور کاربردی و نیاز تحقیقاتی در علوم اجتماعی و علوم انسانی در دانشگاه‌ها، تقویت گردید. در این زمینه، از عوامل مؤثر اساسی دیگر که مخصوصاً از اوائل نیمه دوم قرن بیستم (پس از جنگ جهانی)، تأثیر بیشتری بر روند حرکت دانشگاه داشت، اصرار بر وظیفه‌مندی دانشگاه نسبت به «فرهنگ جامعه» به مفهوم عام کلمه است. به طوری که افرادی مثل «رابینز»^۳ (۱۹۶۷) یکی از چهار عمل اصلی دانشگاه را عملکرد فرهنگی برمی‌شمارند. هرچند تأثیر دانشگاه بر فرهنگ قبل از این زمان در عمل جاری بود، لیکن این تأکیدات آغازی بر توجه بیشتر بر این نقش اساسی دانشگاه محسوب می‌گردد.

پروژه ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شکل‌گیری دانشگاه‌ها در دنیای جامع علوم انسانی

در پی رسیدن به پاسخگویی به سؤال ترکیبی مطرح در این مقاله، لازم است چگونگی تشکیل دانشگاه‌ها و میزان انتظار از آنها در داخل کشور بررسی گردد. با شناخت ریشه‌ای از پیدایش و رشد این مراکز علمی در کشور از یک طرف، و با توجه به واقعیت فرهنگ کشور (اعم از گذشته و حال) و انتظار از دانشگاه‌ها از طرف دیگر، می‌توان ترسیم روشنی از نقش دانشگاه در فرهنگ جامعه به دست

آورد. در جهت شناخت ریشه‌ای از این مجموعه، نیاز به یک نگاه بین‌المللی به دانشگاه، و یک نگاه خاص داخلی الزامی به نظر می‌رسد. لذا ابتدا به شکل‌گیری دانشگاه در دنیا پرداخته می‌شود.

در شکل‌گیری دانشگاه‌ها، خدماتی که مشرق زمین، یعنی گاهواره تمدن جهان برای تربیت نوع بشر انجام داده است حائز اهمیت وافر است، و جستجوی علم و آموزش عالی فعلی بدون در نظر گرفتن آن پیشینه بسیار غنی، جلوه‌ای نادرست و غیر عادلانه را ایجاد می‌نماید. اما به دلیل آنکه توسعه علوم و فنون در قرون اخیر خاستگاه دیگری دارد (هر چند که بسیاری از مبانی را مدیون شرق است) که تحت عنوان کلی کشورهای اروپایی از آن نام برده می‌شود، به جهت تمرکز بر روی موضوع این مقاله، در اینجا از آن منبع عظیم مشرقی چشم‌پوشی گردیده است. لازم به ذکر است که مطالعه تاریخ علم و آموزش عالی در عنوان کلی کشورهای اروپایی، از آنجا که همگی از نظر فرهنگی وارث «فرهنگ قرون وسطائی» و دوره «تجدد ادبی هنری» هستند دارای شباهت‌های زیادی با یکدیگرند و با فرهنگ و تاریخ و سنت کشورهای آسیایی و آفریقایی دارای افتراق فراوانی می‌باشند (مشایخی، ۱۳۵۶).

در اروپا، قدیمی‌ترین دانشگاه‌ها، دانشگاه پاریس (۱۲۰۰ میلادی) می‌باشد و بافاصله کمی از آن دانشگاه‌های: آکسفورد، ناپل، و کامبریج قرار دارند. در مفهوم تخصصی، در این دانشگاه‌ها علوم هم‌چون هنر، حقوق، احکام مذهبی، پزشکی، و خداشناسی را تدریس می‌نمودند و همگی تحت فرهنگ عام و مسلط مسیحیت آن زمان معنا می‌یافتند (گال^۱، ۱۳۵۶: ۶۵). این تسلط تا قرن پانزدهم میلادی تغییری در این فضا ایجاد نمود. از این زمان به بعد، با ترویج انتقاد شجاعانه، رفته رفته دانشگاه‌ها ایده‌هایی را مطرح کردند که عمدتاً با ارزش‌های سنتی کلیسا و مراجع فرهنگ حاکم اجتماعی و از همه مهم‌تر با مبانی علمی آن زمان به تراحم رسیدند.

با اصلاح مذهبی پروتستانی کالج‌ها رنگ و بوی جدیدی گرفتند. کالج‌های یسوعیان در طول سال‌های ۱۵۴۰ تا ۱۷۷۳ توانسته بودند با داشتن اندیشه مذهبی، کنترل جامعه را در اختیار گیرند. ولی با گسترش اندیشه ورزی، رفته رفته رقابای این کالج‌ها به بازار آمدند و در قرن هیجدهم بالاخره به کار یسوعیان پایان بخشیده شد. پس از انقلاب ۱۷۸۹ و حضور اندیشمندانی منتقد چون «روسو»^۱، و تغییر جدی سمت و سوی ایده‌ها، انحلال دانشگاه‌های نظام کلیسایی انجام گرفت و کالج‌ها و دانشگاه‌ها رنگ و بوی مقدماتی آنچه را که امروز با آن روبرو هستیم یافتند. آنچه که «دیویدسون»^۲ اسکاتلندی صد سال بعد سرود، بیانگر حقیقت این تغییر است:

«اینک زمان آن است تا همه چیز در بوته آزمایش قرار گیرد. هیچ اندیشه، عمل، سنت، مصرف و رسمی حرمتش واجب نیست. اینک می‌توان از آن تخطی کرد»
(۱۸۹۷: ۴۰).

آنچه براندیشه در اواخر قرن نوزده سایه افکند این احساس بود که آینده از آن علم و تفکر علمی است (کانل^۳، ۱۹۸۰). آغاز شکل‌گیری دانشگاه‌ها نیز در شکل کنونی آن عمدتاً به بعد از مطرح شدن علم به مفهوم Science مربوط می‌گردد. زمانی که روش علمی عبارت از شناخت موضوعات از طرق قابل اندازه‌گیری و قابل مشاهده و معاینه شد. به عبارتی دیگر، موضوعاتی تحت عنوان علوم قرار گرفتند و نام علم بر آنها نهادند که خاصیت (۱) تکرار پذیری داشته و به توان آنها را آزمایش مجدد کرد و (۲) با ابزار متناسب به توان آنها را اندازه‌گیری نمود (کونانت^۴، ۱۹۵۱).

بازار اساسی علم جدید از اینجا آغاز شد و رونق گرفت. علم جدید همین را می‌خواست و لذا علی‌رغم توسعه در حیطه‌های گوناگون، با تنگنای ایجاد شده بسیاری از رشته‌های علمی نظیر علوم انسانی که بدان معنا تکرار پذیری و اندازه‌گیری

دقیق در مورد آنها میسر نبود سال‌های سال از عنوان علم (بدین مفهوم) جدا گردیدند. البته به مرور زمان، براساس توانمندی‌هایی که در ابزارهای اندازه‌گیری در بعضی از این رشته‌ها به دست آمد، و توانستند پاسخگویی لازم را با ابزار آمار و حساب احتمالات به روش علمی ارائه بدهند این وضع تغییر کرد. به عنوان نمونه، «هوی» و «میسکل»^۱ می‌گویند که: بسیاری از نظریات راجع به مدیریت آموزش مبنی بر ناتوانی این رشته در فراهم آوردن دلایلی است که بتواند آن را در زمره «علم» قرار دهد. ما امروز بعد از گذشت دهه‌ها با پردازش‌هایی که در تئوری و آزمون صورت گرفته می‌توانیم مدیریت آموزشی را به عنوان علم بنامیم (۱۹۹۸). ایجاد این تغییرات در قرون متمادی در آموزش عالی عمدتاً به دلیل زیربناهای خاصی است که بر آنها حاکم گردید. در اینجا نمونه‌هایی از این زیربناها که مرتبط به مسئله این مقاله است ارائه می‌گردد.

جدایی حیطة دانش و ارزش

شاید بتوان از همین مقدمه‌ای که در مورد Science ارائه شد بلافاصله این نکته را استنتاج نمود که دانش مقوله‌ای است که علم پاسخگویی آن است و عالمان فقط آنچه را رؤیت می‌کنند شرح می‌دهند، قواعد آن را کشف می‌کنند، و آنها را به صورت فرمول ارائه می‌دهند (بابی^۲، ۱۹۹۰). و به این درک صحنه می‌گذارند که هرگز هیچ اندیشه عالمانه‌ای پایان بخش نیست و این انتظار را باید در هر زمان داشت که یک تئوری قوی‌تر جایگزین آن گردد (ویلوور^۳، ۱۹۹۴). بنابراین در علم جایی برای موضوعات پایدار وجود نخواهد داشت. همان‌گونه که از قول «دیویدسون» (۱۸۹۷) ذکر شد در وادی علم هیچ چیزی نیست که حرمتش واجب باشد. به این

ترتیب حساب «مقوله علم» از «مقولات ارزش» جدا گردید. دانشگاه نیز به عنوان سر سپرده علم به مفهوم فوق، «هدف خود را متمرکز بر پیشرفت صنعتی، آموزش علمی، و توسعه منظم تخصص حرفه‌ای نمود» (لاکرا، ۱۹۰۳: ۱۷۸). به همین دلیل ظاهراً دخالت جدی دانشگاه‌ها را که مهد تعیین چنین حد و مرز و تعریفی برای علم بوده‌اند را در امور ارزشی نباید شاهد بود. زیرا به همین دلیل ریشه‌ای، دو مقوله «دانش» و «ارزش» مطرح گردید و با همین دید، غالب موضوعات اجتماعی که ابتدا با یک منشأ سکولاریستی جزء موضوعات ارزشی قلمداد می‌شدند، بواسطه همین دیوار بین ارزش و دانش، از محیط دانش خارج و ورود به آنها را با روش خاص تحت عنوان دیگری باید تعقیب کرد.

تطور جدایی دانش و ارزش

اما سیر تحولات جدایی این دو حیطه، این گونه ادامه نیافت. بلکه تا به اینجا منجر به عقب زدن مدعی قدیمی تعیین ارزش در اروپا، یعنی مسیحیت و جایگزینی آن با قهرمان تازه وارد این میدان یعنی خود علم گردید. بدین معنا که چیزی با ارزش قلمداد گردید که علمی باشد (جنبه اثبات)، و هر ارزشی که مبنای علمی نداشته باشد ارزش نمی‌تواند باشد (جنبه نفی). قداست را فقط علم تعیین می‌نماید. علم است که اخلاق را می‌زاید (سروش، ۱۳۵۸: ۱۳). در میان موضوعات مهم ارزشی می‌توان از اخلاق نام برد. موضوعی که منشأ اصلی آن ادیان (مخصوصاً ادیان الهی) بوده‌اند، و در قرن گذشته تلاش جدی صورت گرفت تا این منشأ را باطل و دانش را جایگزین آن نماید. از آنجا که برای به دست آوردن تجزیه و تحلیل دقیق نیاز به فهم صحیح

تاریخ علم و بررسی تحولات آن است، در اینجا به حدّ اختصار، این سابقه مرور می‌گردد.

در قرون وسطی، برای دانشگاه معیار اصلی، توجه به علت غائی و سلسله مراتب هستی بود. به دنبال معارضات عقلانی فراوانی که با مسیحیت می‌شد، رویکرد بهره‌برداری از علوم عقلی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. لذا با آغاز دانشگاه‌های اروپایی در قرن سیزدهم، این نهضت به عهده آنها نهاده شد. دانشمندان مسیحی، از تلفیق الهیات مسیحی، و فلسفه ارسطویی، با بهره‌برداری از نوآوری‌هایی که مسلمانان در این باب انجام داده بودند به این نیاز پاسخ دادند. بدون تردید معمار بزرگ این اقدام را می‌توان «توماس اکوینی»^۱ (اکوینوس دومینیکن) نامید (برثیر، ۱۹۶۷). دانشگاه‌ها (اروپایی) در تمام قرون وسطی دو جنبه داشتند، هم مؤسسه آموزش عالی بودند و هم تجمعی صنفی از استادان، مدرّسان، و دانشجویان را شامل می‌شوند (مجتهدی، ۱۳۷۹: ۱۹۶). فلسفه زیربنایی این دانشگاه‌ها، انواعی از تجمع الهیات مسیحیت و تعقل کلامی با اولویت دیانت مسیحی بود. البته دانشگاه‌های اروپایی در این قرون در زیر چتر نظارت کلیسا بودند و عملاً ارباب کلیسا در مقاطع مختلف با توجه به بروندادهای دانشگاه‌ها در بهره‌گیری بیشتر از فلسفه و روش‌های تحقیق مستقل از مسیحیت اعلام محکومیت نسبت به این دانشگاه‌ها را نیز می‌نمودند ولی به طور کلی همواره حمایت کلیسا بر روی آنها محرز بوده است. دلایل زیادی برای این حمایت می‌توان تصور نمود، از جمله مجتهدی و دیگران (۱۳۷۹) معتقدند علت این حمایت این بود که کلیسا برای دفاع از ایمان مسیحی (مخصوصاً در مقابل اسلام) نیازمند تحصیل کرده‌هایی بود تا علی‌رغم فرّق مختلف، عنداللزوم ایرادات وارده به دیانت را از طریق منطق و عقل، مرتفع نمایند. به هر دلیل، بر اثر این حمایت، تعداد دانشگاه‌ها روز به روز گسترش یافت و از حدود هفده دانشگاه در انتهای قرن سیزدهم، به حدود هفتاد

دانشگاه در قرن پانزدهم افزایش یافت (مجتهدی و دیگران، ۱۳۷۹). این اتصال کلیسا و مرکز علم (دانشگاه) به دلایل زیربنائی (که در پی خواهد آمد) دیری نپایید و از درون مواجه با پدیده‌هایی گردید. این امر، همان‌گونه که تاریخ گویای آن است، رفته رفته به عقب زدن کلیسا، شکست کلیسا، خارج شدن کلیسا و جایگزین شدن علم به جای آن انجامید. صراحت این تغییر بنیادین در دانشگاه، با پا به عرصه نهادن افرادی نظیر «دکارت»، «گالیله»، «نیوتون» و...، در اواخر قرن شانزدهم به بعد ظاهر گردید که هر چند همگی مسیحیانی معتقد بودند، ولی با عرضه اندیشه‌ها و یافته‌های خود، پایه‌های ظاهراً و حیانی اندیشه حاکم کلیسا را که قرن‌ها همه چیز را در اختیار داشت متزلزل، و تکیه بر توانایی عقل انسانی و خودکفائی علم در پاسخ به همه چیز را به دنبال آوردند (جکی^۱، ۱۹۸۴). در قرن نوزدهم، بر اثر بالندگی فوق‌العاده فیزیک، ظهور داروینیسیم، ابراز فلسفه ضد متافیزیکی اگوست کنت، و موفقیت‌های خارقالعاده علم در صحنه عمل، باعث غلبه علم زدگی تا آن حد شد که اندیشه «علم قادر است هر شیء یا حادثه یا ساختار را بر حسب قوانین یا اجزا توضیح دهد و نیازی به دخالت خداوند نیست» (گلشنی، ۱۳۸۰: ۲۰) حاکم گردد.

دایره تهدید نسبت به دیانت مسیحی روز به روز گسترش یافت و با توجه به مقابله ضعیف و ناتوان دین مسیحیت، در مرحله بعد، «دین» به عنوان دشمن «عقل» قلمداد گردید (کورنول^۲، ۱۹۹۵). از این پس یک گام بلند دیگر نیز برداشته شد و آن تقدیس علم و بنای «معبد علم» بود که توان برپا نمودن کامل بنیاد ارزش‌ها، اخلاق، قوانین اجتماعی، و همه چیز را داشت (جکی، ۱۹۹۲). کار به جایی رسید که ابراز دین داری برای یک عالم مایه ذلت و خارج از قاعده و باعث کسرشان تلقی گردید که متأسفانه هنوز هم این موضوع بر جهان علم حاکم می‌باشد (گلشنی، ۱۳۸۰).

نتیجه جدایی دین و دانش

در تمام این مراحل، این دانشگاه است که خاستگاه ظهور و بروز تطورات برای به حکومت نشانیدن علم، نه فقط به جای ماوراء الطبیعه و متافیزیک، بلکه به جای خدا می‌باشد. یعنی این دانشگاه است که خاستگاه اصلی این قافله عظیم اندیشه نوین، با تمام بار فلسفی و زیربناهای آن است که توانست بر تمام ارکان زندگی بشریت اروپا حاکم گردد و سپس با پا گذاشتن اروپاییان به هر گوشه جهان، پنهان و آشکار، ترویج کامل آن را بر عهده گرفتند.

نکته مهم در این سیر تحولات اینست که علی‌رغم جدال‌های خونین، و کشتارهایی که تحت عنوان‌های ننگینی همچون دادگاه‌های انگیزاسیون در پایان قرون وسطی صورت پذیرفت، و پس از اینکه رفته رفته خلع ید ارباب کلیسا از حکومت بر اروپا صورت گرفت، نوعی مصالحه بین این دو مرجع برقرار گردید. و رفته رفته همزیستی و همکاری قوی بین این دو مرجع قدرت سابق و لاحق حاصل گردید. از آنجا که علت‌یابی این پدیده در کشف بهینه اثر دانشگاه در فرهنگ جامعه کارگشا می‌باشد به اختصار به آن پرداخته می‌شود.

علل زیربنایی

برای علت‌یابی این حادثه عظیم، به جز رفتن به لایه‌های زیرین اندیشه و فلسفه زیربنایی و مفروضات پایه^۱ حاکم بر اندیشه چاره‌ای نیست. در این رابطه مرجعی مهم‌تر، عمومی‌تر، مقبول‌تر، و بلامنازع همانند متن کتاب مقدس^(۱) وجود ندارد. لذا با استدلال از این کتاب به شناخت مسئله می‌پردازیم. با مراجعه به کتاب پیدایش^۲ از

1 - Basic assumptions

2- :Holy Bible:Old Testament:Genesis

کتاب مقدس، این نکته دریافت می‌شود که از همان ابتدای خلقت، خداوند آدم را از رفتن به سوی دانش منع نمود، متن کتاب خطاب به آدم این است:

«تو آزادی که از تمامی درختان این باغ بخوری، اما تو هرگز نباید از درخت علم به خوب و بد بخوری، که اگر خوردی تو حتماً خواهی مرد» (همان، فصل دوم، آیه ۱۶ و ۱۷)^(۲).

پس از این مرحله، شیطان با استفاده از چهره مار و از طریق همسر آدم این گونه او را فریب داد که: «به طور قطع شما نخواهید مرد، برای اینکه خدا می‌داند هنگامی که شما از این (درخت علم) بخورید چشمان شما باز خواهد شد و شما شبیه خدا خواهید شد، با دانستن خوب و بد» (همان، فصل سوم، آیه ۴ و ۵)^(۳). بعد از این راهنمایی، و تسلیم شدن همسر آدم و آدم، و خوردن از میوه درخت ممنوعه، عجیب این است که کلام شیطان درست از آب در می‌آید:

«سپس چشمان هر دوی آنها بینا گردید» (همان، فصل سوم، آیه ۷)!

اولین نتیجه این بینایی نیز آگاهی آدم و همسر او به عریانی و تلاش عالمانه برای فراهم آوردن پوشش مناسب است:

«و آنها دریافتند که برهنه‌اند، لذا با چسباندن برگ‌های درخت انجیر به یکدیگر خود را پوشاندند.» (همان، فصل سوم، ادامه آیه ۷)^(۴).

خدا بعد به واسطه عکس العمل آدم، به عصیان او واقف شد و بدون کمترین اغماض، تمامی دست‌اندرکاران این اقدام (و آیندگان آنها را) که باعث علم آدم شده بودند را به شدت و برای تمام عمرشان تنبیه نمود (همان، فصل سوم، آیات ۱۴ تا ۱۹). این آیات به درستی بیانگر تعارض بین دانش و دین (به مفهوم مسیحی آن)، بلکه تعارض بین علم و خداوندی خدا می‌باشند. این همان زیربنای اصلی است، یک زیربنای اساسی فرهنگی و اعتقادی که رخ نموده‌ها و جلوه‌های بارز آن در برخورد

1- :7Then the eyes of both of them were opened.

شدید بین دانش و دین، شکل‌گیری دوران تاریک علمی قرون وسطی، و مبارزات علم و دین در دوران رنسانس ظاهر می‌گردد. با یک تجزیه و تحلیل، ریشه رخدادهای مهم این دوران و رأی دادگاه‌های کلیسایی و آن همه دانشمندی که کشته شدند را به همین موضوع می‌توان مرتبط نمود. این همان منشأ اصلی تعارضی است که بین سکولاریزم و دیانت پیش آمد که تا به امروز تعارضات بی‌وقفه آن در اشکال مختلف دنبال می‌شود. از نتایج این چنین تراحم جدی و ریشه‌ای بین خدای مورد اعتقاد دیانت مسیحی و یهودی^(۵)، با علم و آگاهی آدم و احقاب او این است که در زمانی که علم دست و بال باز می‌کند مقابله به مثل آغاز می‌گردد تا کینه دیرینه را عقده‌گشائی نماید. جملاتی نظیر:

«هاکسلی از کلیسای علم صحبت کرد و... در پیر و وایت و سیمپسون، دین را دشمن علم معرفی کردند» (گلشنی، ۱۳۸۰: ۲۴)؛

«از سه قدرتی که ممکن است سرزمین علم را مورد تهدید قرار دهند (هنر، فلسفه و دین)، دین به تنهایی جدی‌ترین دشمن است» (فروید، به نقل از گلشنی، ۱۳۷۹: ۱۸)؛

«دین بیماری عصبی و سوسه‌انگیز عام انسانیت است» (فروید، به نقل از گلشنی، ۱۳۷۹: ۱۷)؛

«دین فریاد مخلوق ضعیف است، قلب یک دنیای بی‌قلب است، همان‌طور که روح یک وضعیت بی‌روح است. آن افیون مردم است» (مارکس، به نقل از گلشنی، ۱۳۷۹: ۱۲)؛

و «ایده داروین، کتاب تکوین را به بوته اساطیر جالب رانده است» (دانیل دنت، به نقل از گلشنی، ۱۳۷۹: ۱۳)؛ نمونه‌هایی از این رو در رویی است.

در این زیربنای غربی، دانش و ارزش دینی از یکدیگر جدا شدند. این جدایی در طی قرون و اعصار جبهه‌گیری‌ها و صحنه‌های تاریخی فجیعی را به دنبال داشته است. به عبارتی، با برپایی همین مرزبندی، فرهنگ اجتماعی و زمینه‌های اجتماعی به این سمت و سوی ابزاری سوق یافت. پیامد این مسئله مع الاسف به صورت یک فرهنگ عام، موجب شد تا دانشمندان مختلف دنیا از آن پس ورود به مباحث ارزشی را به سختی برتابند. به عبارتی، در موضوعات و مسائل ارزشی وارد نمی‌شوند و مقولاتی نظیر مقولات دین و فرهنگ را در حیطه تخصصی خود مورد قبول ندانسته، و در جهت پاسخگویی به این مقولات، آنها را از مسائلی می‌دانند که به مبحث فردی و شخصی مربوط می‌شوند و هیچ دخالتی را از جانب تخصص و علم، با این استدلال که «علم تنها موضوعات قابل اندازه‌گیری و عقلانی را شامل می‌گردد» قائل نمی‌باشند. البته هنوز دانشمندانی هستند که در جهت رفع این جدایی کوشش می‌کنند و در ضدند سازمان‌های مناسب کار خود را داشته باشند.

نقش فردگرایی^۱ در فرهنگ اجتماعی

در طی این دوران جدال و مخاصمه جدی بین دین و علم به دلائل مختلف نیاز به یک تعدیل احساس شد. از بعد سیاسی - اجتماعی باید چاره‌ای اندیشیده می‌شد تا از یک طرف جامعه وسیع معتقدین به دیانت و از طرفی جامعه قوی نوپدید و در حال رشد علمی را با یکدیگر مصالحه دهد. در این میان شاید کارآمدترین راه حل ارائه شده توسط عالمان، تنظیم دو حیطه نسبتاً مستقلی بود که تحت عنوان حیطه فردی و حیطه اجتماعی ابراز گردید. هرچند که این دو حیطه به طور کامل منطبق بر دو حیطه علم و دین نیست، ولی به طور غیرمستقیم توانست مرزبندی خاصی را اعمال نماید.

نگرش فرد گرایانه که امروزه به عنوان یکی از ریشه های فرهنگی آشکار غرب تلقی می شود از جمله مهم ترین زیربناهائی است که در حیات اجتماعی آنها جا داده شده است. یعنی در جامعه غرب هر کسی یک بُعد شخصی دارد که این بعد شخصی مسائل فرهنگی و اعتقادی خود آن شخص است که مبتنی بر انتخاب آن توسط فرد می باشد و فرد در این حیطه آزاد است. البته این حیطه هیچ دخالتی به حیطه حکومت اجتماعی ندارد و نباید در مسائل اجتماعی دخالت قانونی کند، بلکه در قوانین اجتماعی جایی مناسب برای این امور شخصی در نظر گرفته شده است. در واقع شاخص ترین حد و مرز مقولات شخصی این است که در حکومت اجتماعی حق دخالت ندارد. به عبارتی دیگر، جایگاه این مسائل شخصی تا آنجا قابل احترامند که در حد اعتقادات شخصی و فردی ملحوظ شوند و تا آنجا اهمیت و جایگاه دارند که به همین نحو دخالت در حیطه حکومت اجتماعی نداشته باشند. پدیده های اجتماعی نیز آن موضوعاتی هستند که در محیط زندگی عمومی بایستی برقرار باشد، چه در محیط علمی، چه در محیط کار، این قوانین و ضوابط اجتماعی صادر شده از مراجع سیستم اجتماعی است که به عنوان حاکم اصلی پذیرفته می باشند. یعنی امروزه به هنگام ورود به محیط و شرایط غرب، شاید اولین چیزی که یک فرد به عنوان زیربنا با آن مواجه می گردد همین است. به طور مثال پیشرفته ترین محیط ها را تحت عنوان محیط ترکیب فرهنگ ها^۱ و احترام متقابل همه فرهنگ ها می شناسند. یعنی محیطی که همه فرهنگ ها در آن آزاد هستند و حق حیات دارند و بعضی کشورها افتخارشان این است که چنین هستند^(۶). این راه کار، تعادل قدرت بین کلیسا و علم را ایجاد نمود و استفاده ابزاری دو طرف را برای ممانعت از موفقیت مهاجمان قابل انتظار دیگر فراهم کرد. اما در اینجا پرسشهایی جدی وجود دارد. مثلاً: آیا واقعاً همه افراد آزادند که هرگونه فرهنگی را می خواهند انتخاب نمایند؟ آیا واقعاً همه فرهنگ ها در این

کشورها آزاد هستند، و جمیع فرهنگ ها برای آن جامعه قابل احترام و پذیرفته شده است؟ البته در عمل پاسخ این نوع سؤال ها به نحو مقید منفی است. خود همین دو مجموعه نمودن مسائل تحت عناوین فرد و اجتماع، و مرزبندی ارائه شده فی ما بین آنها بیانگر یک تنوری و عقیده خاص است. یک عقیده مؤثر زیربنایی حاکم، که معمولاً به خودش خیلی دقت نمی شود در حالی که تمام قواعد حاکم، در همین تنوری ظاهر می گردد. تنها به عنوان نمونه هایی از مثال های فراوان، می توان فهمید که هر فرهنگی که با این مرزبندی فرد و اجتماع مخالف باشد دیگر نمی تواند در این محیط جایی داشته باشد. پس ادعای موضوع «هر فرهنگی آزاد است» نقض خواهد شد. یا اگر فرهنگی مدعی اجرای ضوابط و قوانین اجتماعی متخذ از مبانی و اصول خود باشد و آن قوانین متفاوت با این قوانین و ضوابط باشد امکان حضور نخواهد داشت. یا اگر فرهنگی آنچنان جامع باشد که در تمام امور حکومتی مدعی باشد، حتماً امکان حضور نخواهد داشت. فلذا معنای آزادی فرهنگ ها با مجموعه فراوانی از «اگرها» و «مگرها» روبرو است. ضابطه این است که باید در داخل اجتماع کارکرد امور ارزشی و فرهنگی در حیطه هایی باشد که هیچ گونه تعرضی با منافع و مسائل مختلف اجتماعی که معمولاً سیستم حکومتی آن را تعیین می کند نداشته باشد. یعنی جمله و فراز هر اعتقادی آزاد است، مرزبندی مشخصی دارد و آن اینکه همین اعتقاد «هر اعتقادی آزاد است» باید توسط قوانین جامعه تبیین شود و شرایط اجرائی آن قوانین نیز توسط همان حاکمان اجتماعی تبیین و مشخص می گردد. اینک برای شرایط اجرائی آن تعلیم و تعلم و تحقیق لازم است، که مراجع علمی و دانشگاهی مستقر در آن جوامع عهده دار آن می گردند.

نقش دانشگاه غربی در حمایت از فرهنگ

به همین دلیل دانشگاه‌های این کشورها در جهت برپایی این عقیده همواره فعال بوده‌اند. فعال برای اینکه فرهنگ این نوع اعتقاد خاص را بتوانند تبیین، تبلیغ، زمینه‌سازی و پشتیبانی کنند. به همین دلیل است که در کلیه موضوعات فرهنگی این جوامع، دانشگاه‌ها ساکت نیستند، بلکه با هدف تبیین شده و با دقت فراوان مشغولند. برعکس اینکه از صورت ظاهر جدایی حیطه دانش و ارزش این برداشت می‌شود که نبایستی در این مسائل ارزشی که حیطه شخصی هستند دخالت کرد، ولی حق دخالت برای حکومت‌ها برای دفاع از این اعتقاد زیربنایی محفوظ است و خود آنها در این موضوع فعالند، زیرا بایستی حد و حدود را آنها تعیین کنند و کار کنترل را انجام دهند. به همین دلیل به طور مثال وقتی در کشور فرانسه که یکی از مهدهای اساسی پیدایش این گونه تفکرات است یکی از شخصی‌ترین موضوعات، یعنی انتخاب پوشش و لباس را عاملی می‌بینند که ممکن است در جامعه نقشی فرهنگی را عهده دار شود (پوشش حجاب خانم‌ها) با تمام قوا با این حق شخصی وارد مبارزه قانونی و حقوقی شده و مخالفتی نه تنها حکومتی، بلکه بیشتر از نوع علمی - دانشگاهی می‌نمایند.

به همین دلیل، رشته‌های مختلفی نظیر حقوق، علوم اجتماعی، علوم سیاسی، و... در این دانشگاه‌ها برقرار است تا با تعلیم و تحقیقات لازم و تربیت مؤثر، این فرهنگ حاکم را بتوانند عالمانه تدوین، تبیین، و ترویج نمایند. این علاوه بر آن رشته‌های خاص فرهنگی است که به طور ویژه عهده دار تعلیم و تربیت فرهنگ حاکم هستند. به طور مثال: رشته‌های خاص هنر نظیر: موسیقی، تئاتر، سینما، نقاشی، مجسمه‌سازی و...، برای پشتیبانی و صیانت از همین فرهنگ حاکم، عهده دار مسئولیتند تا به صورت وسیع، عالمانه و هنرمندانه بتوانند مفاهیم مورد نظر آن فرهنگ خاص را گسترش دهند. همه اینها در منشأ خاص خود کار فرهنگی محسوب می‌شوند و در

محیط و شرایط خاص خود امور فرهنگی به شمار می آیند که در درون، مبانی فرهنگ سکولاریستی، خواسته‌ها، و اندیشه‌های مورد نیاز حکومت را پرورش می دهند.

مهم تر از همه، فعالیت مستمر علمی در ریشه ها و مبانی فرهنگی است تا همراه نظر سنجی هایی که در جامعه برای تطبیق مسائل مختلف حکومتی و سیاسی متناسب با شرایط زمانی صورت می پذیرد، بتواند تبیین فلسفی نگرش های عمیق اجتماعی و فرهنگی را انجام دهند تا در واقع، ادامه حیات اندیشه حاکم را میسر سازند. عالمان رشته های مختلف فلسفی، در این دانشگاه ها مسئولیت عمده این مهم را بردوش دارند.

با توجه به این عملکرد، روشن می گردد که این دانشگاه های به ظاهر بی طرف و «دانشی» به واقع عهده دار تبیین و تنظیم مسائل تحقیقی و مسائل تعلیمی در حیطه «ارزشی» هستند. بدین ترتیب می توان این تصویر کلی را ارائه داد که، مأموریت دانشگاه، فارغ التحصیلان دانشگاه، و تحقیقات خارج شده از دانشگاه همه در خدمت یک فرهنگ خاص، و یک مجموعه اندیشه خاص و تعریف شده، جهت گیری و فعالیت می کنند. یعنی علم نه تنها در وادی ارزش ها بی طرف نیست بلکه اساسی ترین نقش را ایفا می نماید. نتیجه اینکه: نقش دانشگاه یا هر سیستم علمی در فرهنگ اجتماعی غرب، این است که در عین عهده دار بودن مسئولیت علمی به مفهوم و معنای خاص آن، در عمق عهده دار تبیین، دفاع و گسترش یک فرهنگ خاص است و در مورد آن محققان و مصرانه سرمایه گذاری می نماید.

بیان یک نکته حساس

پس از پایان جنگ بر سر قدرت بین کلیسا و سکولاریسم و در دست گرفتن قدرت توسط سکولارها، شرایط تفاهم بین این دو مرجع بزودی آغاز و همکاری این

دو قدرت آغاز می گردد. تاریخ اعزام مسیونرهای^۱ مسیحی قبل، درحین، و بعد از حرکت های استعمارگری اروپایی به جهت فراهم آوردن زمینه های مساعد برای موفقیت سلطه غرب دلیل روشنی بر این مدعا است. گویا همه جدال های خونین بین این دو مرجع تنها بر سر ریاست و حکومت بود و چون این مسئله حل شد اکثر دعوای فلسفی و زیربنائی نیز راه مسالمت طی کردند.

هر چند که بررسی این مسئله مقاله مستقل می خواهد اما نکته ای که به این مقاله مربوط می شود این است که مختصراً بیان شود که میان آنچه که در سطوح مختلف فرهنگ، یعنی ظواهر فرهنگی، ارزش ها، و فرضیات زیربنائی که در فرهنگ امروزین غرب شاهد آن هستیم و آنچه که در کتب مقدس هست راه تفاهم باز است. به عبارتی برای همه آنها می توان مجوز از دین به معنای مسیحی آن دریافت نمود.^(۷) شاهد این اتصال و هماهنگی در سطح آموزش عالی آن این است که هم اکنون در اکثر کشورهای دارای فرهنگ اروپایی هم در درون دانشگاه های بخش دولتی، و هم دانشگاه های بخش خصوصی، دیانت مسیحی در تمام شاخه های علوم فعال می باشد. به عنوان نمونه، از سی و هشت دانشگاه جامع کشور هفده میلیون استرالیا، تعداد چهار دانشگاه متعلق به نظام دینی مسیحیت کاتولیک می باشد. همچنین در اکثر دانشگاه های مطرح استرالیا نظیر سیدنی، نیو ساوت ولز، مک کواری و...، کالج های فعال یهودی تحت عنوان «شالوم کالج» به فعالیت مشغول اند (گالاگر^۲، ۱۹۹۳: ۳۷۴).

بنابراین می توان این گونه نتیجه گرفت که آنچه به عنوان فرهنگ اجتماعی در داخل جامعه غرب و پیروان آنها در حال حاضر مشاهده می شود در واقع امر نه تنها به عنوان اموری نیست که یک عارضه و یا امر منفی و از نظر ارزشی و دینی ناهنجار باشد، بلکه اینها همه موضوعاتی هستند که به عنوان یک امور طبیعی و به تعادل رسیده با مذهب

مسیحی، و بدون تعارض با علم، تلفیقاً شکل گرفته اند و مشکلی اساسی با یکدیگر ندارند. براساس این هماهنگی، دانشگاه‌ها نیز عالمانه و محققانه موظف به آن هستند که با توان علمی، فلسفی، و اجرایی خود، در جهت کاربردی نمودن، توسعه دادن، و اشاعه آن فرهنگ و ارزش‌های توافقی، به طور همه جانبه تلاش کنند.

نمایه‌ای از سیر تحولات

با در نظر گرفتن سیر مطالب ارائه شده در این مقاله، مراحل ذیل قابل تشخیص می‌باشد:

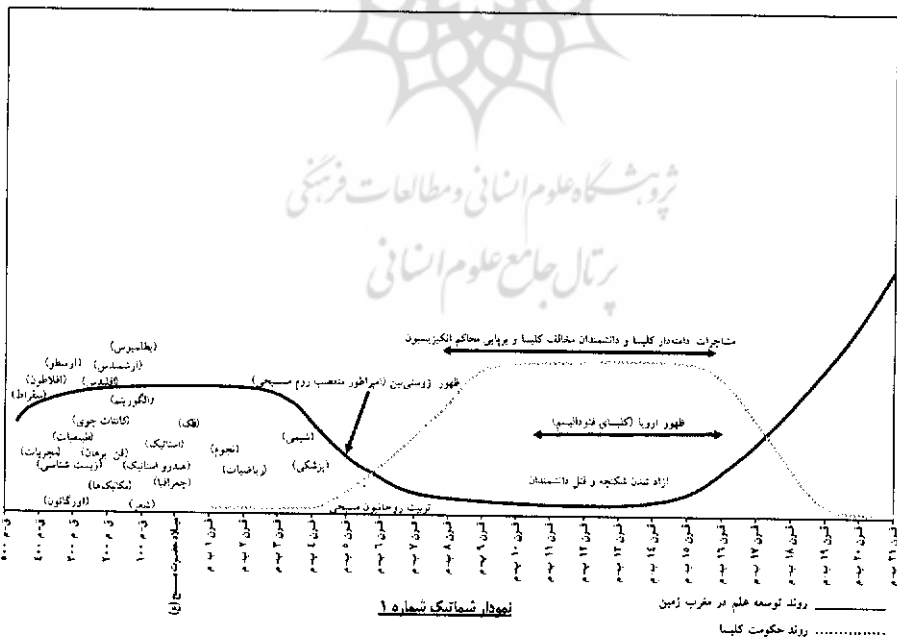
- ۱- برپایی یک حکومت دینی کلیسایی در اروپا از قرن چهارم میلادی به بعد و در نتیجه فراهم شدن تنگناهای جدی برای گسترش علم به واسطه سردمداران این مذهب
- ۲- ظهور و اقتدار یک مذهب جدید (اسلام) از قرن ششم به بعد در همسایگی، و ایجاد بحران‌های نگران‌کننده برای حکومت کلیسایی در جوابگویی به شبهات علمی ایجاد شده، و در نتیجه فراهم آوردن محیط علمی تحت کنترل کلیسا برای جلوگیری از خسارات و شکست‌ها
- ۳- قدرتمند شدن محیط علمی ایجاد شده و خارج شدن عنان آن از دست کلیسا و به مقابله برخاستن جدی کلیسا و علم، و در نتیجه پایان یافتن حکومت کلیسا و برقراری حکومت سکولار در اروپا از قرن شانزدهم به بعد
- ۴- تبدیل منازعات کلیسا و علم، به منازعات بین دیانت مسیحی موردنظر مردم و حکومت جدید، و در نتیجه تعیین دو حیطه ارزش و دانش جدا نمودن و مرزبندی بین این دو
- ۵- تعیین مرزبندی بین دیانت و حکومت جدید با قراردادن دو حد «فردی» و «اجتماعی» و قراردادن دین در حیطه مسائل فردی
- ۶- معامله نمودن دیانت مسیحی با علم و اتحاد این دو برای منافع مشترک در جهان
- ۷- با توجه به توانمندی فوق‌العاده اروپا، و هدف قرار دادن سیطره بر همه جهان، به استفاده از تمام توان خود پرداختند و در این راه:

الف- هر جا که لازم بود از سلاح «دین افیون ملت ها است و «پایان دوران خدا مداری» استفاده نمودند؛ و این فراورده جدال بین علم و مسیحیت را با قیاس غلط و فریبکارانه به همه ادیان (از جمله اسلام) سرایت دادند.

ب- به کارگیری کلیسا در گسترش فرهنگ غربی به عنوان زمینه ورود در کشورهای مذهبی نظیر ایران و...

ج- به کارگیری کلیه ابزار لازم برای تسلط خود بر جهان، از جمله قوی ترین آنها که ایجاد محیط های آموزشی، و دانشگاه های هم فرهنگ خودشان بود.

با توجه به مطالب فوق، از وظایف مهم دیگر دانشگاه های غربی، یکی تولید شرایط مناسب برای تربیت نیروهای انسانی ذوب شده در فرهنگ غرب در سراسر دنیای غیر اروپایی، و دیگری تولید دانشگاه های بومی با طرز تفکر غربی که مبلغ فرهنگ آنها در سرزمین های دیگر باشد بود (نمودار شماره ۱).



نمودار با برداشت از منابع تاریخی ترسیم شده است

وضعیت دانشگاه‌های ایران

برای درک دقیق‌تر وضعیت دانشگاه‌های داخل کشور، از یک سو نیازمند دریافت صحیح از مراحل تشکیل و سیر تحولات آنها، و از سوی دیگر شناخت تحلیلی بر مبنای مقدمات ارائه شده در مباحث فوق خواهیم بود.

آن‌گونه که تاریخ گویای آن است، اولین جرقه‌های تشکیل دانشگاه به مفهوم امروزی آن در ایران هم زمان با احساس نیاز به غرب است. به قول فلسفی (۱۳۴۱) شاید اولین کسی که به پذیرش مستشاران متخصص نظامی برای برپایی آموزش عالی در ایران روی آورد میرزا بزرگ قائم مقام وزیر عباس میرزا بود. او بر اثر احساس خطر احتمالی ناشی از نبردهای ناپلئون در جهان و ناتوانی ایران برای مقابله، به اعزام اولین دانشجویان به فرانسه، انگلستان و روسیه مبادرت ورزید. از طرفی دیگر، ورود مدارس اولیه به سبک جدید به ایران نیز توسط مسیونرهای مسیحی در گوشه و کنار کشور آغاز شد (درانی، ۱۳۷۶). در همین ایام، دارالفنون نیز که می‌توان گفت اولین دانشگاه ایران است (به نام مدرسه دارالفنون و به سال ۱۲۶۷ هجری) به دست تحصیل کردگانی که عمدتاً از درباریان منتخب بودند و به همین منظور به فرنگ اعزام شده بودند بر پا گردید (محبوبی، ۱۳۴۵). و بالاخره، آنچه تحت عنوان کامل دانشگاه به معنای معاصر آن مطرح است به سال ۱۳۱۳ و به نام دانشگاه تهران توسط فارغ التحصیلان کشورهای اروپایی و آمریکا و به فرمان رضا شاه برپا گردید (محبوبی، ۱۳۴۵).

از این پس ایران شاهد پیدایش دانشگاه‌های دیگر می‌باشد که تقریباً همه پایه گزاران، و گردانندگان اصلی آن را افراد سرشناس حکومتی و تحصیل کردگان اروپا و امریکا تشکیل می‌دهند. به همین دلیل، شکل‌گیری ابتدایی قریب به اتفاق دانشگاه‌های داخل کشور تا قبل از سال ۱۳۵۷، بدون تأثیر اساسی از نوآوری و تغییر

متناسب با فرهنگ ایرانی، تنها با کپی برداری از شکل، و تهیه محتوای تطبیقی با دانشگاه‌ها و سیستم های علمی غربی موجود در دنیا آغاز می گردد.

نکته اساسی دیگر، توجه به شرایط زمانی و مکانی تشکیل دانشگاه های ایران قبل از انقلاب اسلامی است. بدون در نظر گرفتن عوامل مختلف و فراوان محیطی که در زمان شکل گیری دانشگاه های ایران وجود داشته است شاید نتوان به استنتاج مطلوبی از وضعیت فعلی دانشگاه در ایران دست یافت. از آنجا که امکان بیان جامع آن عوامل در این مختصر نیست، در اینجا تنها به ذکر پاره ای از مهم ترین آن عوامل بسنده می شود. شاید شاخص ترین عوامل محیطی مرتبط با موضوع تأسیس دانشگاه‌ها که باید به آنها توجه داشت عبارت باشند از:

- فضای سیاسی - فرهنگی حاکم بر ایران در دوران قاجاریه و پهلوی،
- حکومت های دست نشانده و مرعوب غرب،
- اراده فرهنگی - سیاسی نافذ و برنامه دار غرب برای ایران آینده،
- ترتیب دادن اعزام های علمی هدفمند و غالباً هماهنگ با غرب،
- انتخاب افراد مناسب برای پیاده نمودن اهداف از پیش تعیین شده توسط غرب،
- تنظیم تربیت خاص و مناسب با اهداف برنامه ریزی شده، برای افراد شاخص اعزامی در محل اعزام،
- حضور مستشاران و هادیان مستقیم غربی در موارد لزوم در ایران،
- سرمایه گذاری ویژه حکومت پهلوی برای مقابله با فرهنگ اسلام،
- و.....

برآیند چنین تعمداتی، دانشگاه‌هایی شد که حداقل هیچ تعامل مثبتی با فرهنگ دینی جامعه ایرانی نداشته، مبلّغی شیفته برای فرهنگ غرب باشد، یا اینکه در حالت فعال، مقابله گر و معارض با فرهنگ ایران اسلامی باشد، و در حالت نهایی، در صدد

حذف فرهنگ دینی و جایگزینی فرهنگ غرب تحت عنوان تمدن بزرگ و مدرنیته بر آید. تاریخ چند دهه اخیر کشور بیانگر نمونه‌ها و مصادیق فراوان از انواع این عملکردها می‌باشد.

محیط علمی دانشگاهی ایران بیانگر جدایی دین و دانش به معنای قدیمی اروپایی آن گردید و در حالت منصفانه، عیناً آنچه را که بین مسیحیت و علم رخداده بود را برای «دین» و «علم» تعمیم می‌داد و در نتیجه برای اسلام و علم نیز غیر از آن را قائل نمی‌گردید.

یکی از تعارضات که دانشگاه داخل کشور به آن رسیده اینکه تعداد انسان‌های آماده از یک جامعه با فرهنگ غالب دینی اسلامی، به سوی دانشگاه‌هایی با خصوصیات فوق الذکر برای کسب دانش رفته‌اند و این دانش‌ها را در قالب فرهنگ و ارزش‌های مورد نظر آنها آموخته‌اند و آمده‌اند. لذا به این سادگی نیست که حتی بی‌عقیده‌ترین آدم‌هایی که در ایران هستند در آن سطح توافق شده موجود در غرب بتوانند توجیحات فرهنگی لازم بین علم و ارزش را نسبت به موضوعات مورد نظر غربی‌ها هضم نمایند، مگر اینکه کاملاً فرهنگ خود را کنار گذارند. بنابراین ابتدا غرب‌زدگان خواستند تا رشته‌هایی که مستقیماً سمت و سوی فرهنگی داشتند را برای ترویج آن قالب فراهم شده غربی در دانشگاه‌های داخل کشور راه اندازی کنند و این همان موضوعی بود که در زمان رژیم پهلوی به تبلیغ و ایجاد آن پرداختند. دانشکده‌های هنرهای زیبا به همین دلیل شکل گرفتند و دارای همین شرایط بودند و به دنبال آن بودند که فرهنگ غرب را عادی سازی کنند. در این زمینه فعالیت‌های فراوان انجام می‌شد زیرا بزرگ‌ترین هدف آنها عادی سازی این قالب غربی بود تا با ارائه پشتوانه‌های علمی و دانشگاهی موفقیت آن را تضمین نمایند، همان گونه که در غرب علم را بهترین وسیله برای توجیه و تبیین مسائل یافته بودند.

نکته قابل اهمیت اینکه این روش در بسیاری از نقاط دنیا موفق بوده است و لذا اینجا نیز می توانست موفق باشد، اما به دلایل مختلف این تعارض پیدا شد و به جایی رسید که امکان ادامه کار را در ایران نیافت و در طی این فرایند دو بحث اساسی پیش آمد:

اول- تقلید نمودن کامل از آن سیستم های وارداتی موجب شد که تعارضات جدی با فرهنگ داخلی موجود پیدا شود و به نوعی باعث کند، متوقف شدن، و نهایتاً حذف بعضی از امور شد و از سرنوشت دانشگاه کنار گذاشته شد (مانند بعضی هنرها).

دوم - به همراه این دانشگاه های وارداتی به ایران مبانی آنها نیز وارد شد (و متأسفانه جای خود را خیلی خوب باز کرد به نحوی که تا امروز هم نیز ادامه دارد). آن ریشه زیربنایی که در غرب از آن برای مرزبندی بین دانش و ارزش (مخصوصاً ارزش های دینی) استفاده می شد و می شود. در سیستم دانشگاهی ایران نیز به طور ناخودآگاه (و شاید گاهی هم آگاهانه) ماندگار شد. از آنجایی که مبانی علمی دیگر نیز برخاسته از همین مبنا می توانست باشد، لذا از همان ابتدا علم را از سیستم ارزشی در ظاهر و در تبلیغ جدا کردند و این بنا را که به عنوان دومین زیربنای اساسی بود در داخل دانشگاه ها شکل دادند. معنای آن این بود که «دانشگاه ها تبیین کننده و شکل دهنده دانش هستند و کاری به ارزش ها ندارند»، این موضوع در کشور ما نه اینکه فقط در لفظ و در صراحت بیان، بلکه در جایگاه الگویی قرار گرفت. اما اینکه این مبنا در غرب از کجا آمد، همان گونه که ارائه شد، متعلق به زیربنای فلسفی و دینی در آن سرزمین است. اما محاصمه را به جامعه ای آوردند که براساس فرهنگ حاکم بر آن، دانش و ارزش اصلاً با یکدیگر در تناقض و مزاحمت نبود. این در حالی است که عیناً نسخه فوق را (بدون توجه به ریشه های آن) می خواستند که در جامعه

اسلامی ایران اجرا، و مورد بهره‌برداری قرار دهند. بدین صورت که مرزبندی بین دین و دانش را به عنوان یک مبنای بنیادی غیر قابل خدشه برای کل جهان ارائه کردند. لذا در روشنگری و هدایت‌های خود این دو مقوله را از یکدیگر جدا و مقابل و مزاحم با یکدیگر معرفی کردند. تا بدین ترتیب این گونه القا و فهم شود که نمی‌شود این دو مقوله را به هم وصل کرد. این در حالی است که مبنای ورود به دانش در فرهنگ زیربنائی جامعه ایران، یک مبنای ارزشی است و بلکه از بزرگ‌ترین ارزش‌ها می‌باشد. یعنی ارزشی بالاتر از دانش در بسیاری زمینه‌های مکتبی اسلام پیدا نمی‌شود.

رابطه فرهنگ و علم در ایران اسلامی

به همان دلیل که در غرب برای فهم زیربنای مسائل فرهنگی به کتاب مقدس مراجعه شد، در فهم زیربنای فرهنگ در ایران به قرآن مراجعه می‌نماییم. برای ورود به مقایسه، همان داستان حضرت آدم(ع) در بیان قرآن ارائه می‌شود:

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم... (بقره/۳۰). و خدا همه نام‌ها را به آدم بیاموخت پس از آن همه آنان را به فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می‌گویید مرا از نام اینها خبر دهید (بقره/۳۱). گفتند تو را تنزیه می‌کنیم ما دانشی جز آنچه تو به ما آموخته‌ای نداریم که دانای فرزانه تنها تویی (بقره/۳۲). گفت ای آدم فرشتگان را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آنها آگاهشان کرد گفت مگر به شما نگفتم که من نهفته‌های آسمان و زمین را می‌دانم و آنچه را که شما آشکار کردید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم» (بقره/۳۳) «(طباطبائی (ره)، ج ۱، ۱۳۸۳: ۱۷۷-۱۷۸)». و در آن هنگام گفتیم برای آدم سجده کنید پس همه سجده کردند به جز ابلیس (بقره/۳۴) «(طباطبائی (ره)، ج ۱، ۱۳۸۳: ۱۷۸). بنا به نظر مرحوم طباطبائی علمی که برای آدم دست داد،

حقیقت علم به اسماء بود، که فرا گرفتن آن برای آدم ممکن بود و برای ملائکه ممکن نبود، و آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدائی شد، به خاطر همین علم به اسماء بوده است (طباطبائی (ره)، ج ۱، ۱۳۸۳). به خاطر همین علم بود که آدم مسجود ملائک شد، به عبارتی این علم برتر آدم بود که ملائک را قانع نمود به فضل او بر خودشان با سجده مهر تأیید بزنند. آیات فراوانی در قرآن بر عظمت علم و عالم و متعلم نزد پروردگار عالمان دلاله دارند که پردازش آن در این مقاله میسر نیست. در اینجا تنها به چند آیه اشاره می‌نماید:

۱- بنا به قول حجّتی، خداوند دانش و معرفت را از لحاظ شرافت و ارزش در اوج همه مراتب و مقامات قرار داده است (۱۳۵۹). او در ترجمه آیه ۱۲ سوره طلاق می‌گوید: «خدایی که هفت آسمان را آفرید و زمین را همسان با آن خلق کرد تا فرمانش میان این دو پدیده شگرف فرود آید. هدف این است که از علم و بصیرت برخوردار گردید، بصیرتی که شما را به قدرت و توانایی همه گیر و گسترده خداوند رهنمون باشد» (حجّتی، ۱۳۵۹: ۳۳).

۲- بر تمام افراد بشر چنین منت گذارده که در میان همه پدیده‌های هستی، وجود آنان را با علم و دانش مشخص و ممتاز ساخته است آنجا که می‌فرماید: «ای پیامبر بنام پروردگارت خواندن را آغاز کن، پروردگاری که آفریننده است، انسان را از خون بسته و لخته شده آفرید، بخوان ای پیامبر، و پروردگار تو کرامتش نامحدود است از آن جهت که با خامه و قلم، بشر را با علم و دانش آشنا و مأنوس ساخت» (علق ۱/ ۴-۱) (حجّتی، ۱۳۵۹: ۳۳-۳۴). این سخن بر این اساس استوار است که علم و دانش شریف‌ترین حالات ارج آفرین انسان می‌باشد» (حجّتی، ۱۳۵۹: ۳۵). «کرامت الهی در طی این آیات در صیغه و قالب «افضل تفضیل» یعنی با تعبیر الاکرم بیان شده است و چنین تعبیری به ما می‌فهماند که عالی‌ترین نوع کرامت پروردگار نسبت به

انسان، با والاترین مقام و منزلت او - یعنی علم و دانش - هم طراز است. ضمناً به ما هشدار می‌دهد که نعمت علم و دانش نمایانگر والاترین کرامت الهی نسبت به بشر می‌باشد» (حجتی، ۱۳۵۹: ۳۶).

۳- به عنوان آخرین نمونه، آیه ۲۵ سوره فاطر که می‌فرماید: «در جمع بندگان الهی، فقط علما هستند که ترس و بیم از خداوند و حس تقوی و پرهیزگاری در دل آنها راه دارد». تعبیر قرآنی که اهمیت و ارزش علم، تعلیم، و تعلم را نشان می‌دهد حیرت آورند و فراوان و در پی آن احادیث و روایات دریائی از اعتبار را برای این موضوع به همراه دارند که در اینجا تنها از باب نمونه به دو حدیث نبوی بسنده می‌شود.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «فضیلت و برتری عالم و دانشمند بر عابد و پارسا به میزان هفتاد پایه و درجه است، درجاتی که میان هر دو درجه از درجه آن، فاصله دور و درازی وجود دارد که اگر اسب راهواری بخواهد این فاصله را طی کند هفتاد سال به طول می‌انجامد» (حجتی، ۱۳۵۹: ۴۷).

حضرت محمد (ص) فرمودند: «آیا کسی از شما هست که دوست داشته باشد به چهره کسانی نگاه کند که از آتش عذاب الهی آزاد شده‌اند؟ پس نگاه کنید به چهره دانشجو» (کاشانی (ره)، ج ۱، ۱۳۶۵: ۱۲).

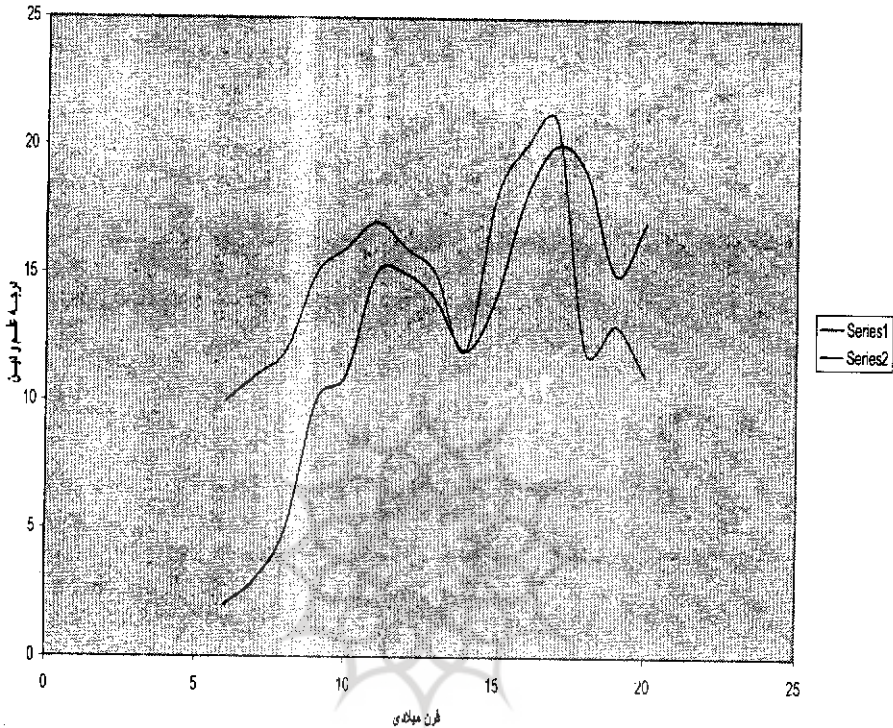
این بیانات همگی حاکی از آنند که در دین اسلام نسبت علم به دین نه تنها دو مفهوم متضاد، یا دو مفهوم متزاحم، و یا دو مفهوم غیر مرتبط باهم نیست، بلکه رابطه‌اش به صورت عموم و خصوص مطلق است، یعنی دایره علم در دل دایره دین است، و یا علم در طول دیانت است. به تعبیری دیگر، عبارات اسلام درباره علم همه ارزشی هستند. دانش خودش مساوی با بزرگ‌ترین و بالاترین ارزش‌ها است. بنابراین دیوارهای فرضی هم میان دانش و ارزش در این فرهنگ وجود ندارد. نمودار

شماره (۲) به طور شماتیک بیانگر همپایی علم و دین در ایران بعد از اسلام است که نمونه‌ای از این عدم تزاخم بین دین و علم را در اسلام بیان می‌نماید.

ریشه انحراف فرهنگی در آموزش عالی

مرزبندی‌های مربوط به دو موضوع ارزش و دانش، که در فلسفه فرهنگ غرب مجبور به جدایی بودند، با تعاریفی که ساخته و پرداخته شده توسط رشد یافتگان با همین مبانی به ایران آورده شد. راه‌حل‌های ناقص فلسفی که در مغرب زمین برای ارتباط بین این دو مقوله ارائه شده بود، عیناً توسط دانشگاهیان ما به صورت وحی منزل، کپی گردید. در واقع ورود بسته آموزش عالی بدون تجزیه و تحلیل و شناخت این سوابق سنگین تاریخ فلسفه دین و علم در غرب صورت گرفت.

مقایسه رشد علم و دین اسلام در ایران



نمودار شماره ۲- منحنی‌های برداشتی مقایسه‌ای
تغییرات علم و دین در ایران از آغاز اسلام تاکنون

شاید علت اصلی این واقعه آن بود که این معانی برای جامعه ما به درستی شناخته شده نبود تا با تجزیه تحلیل و تطابق با مبانی فرهنگ خودی که از مبدأ با آن متفاوت بود کنترل گردد. این درحالی است که از اصل و آغاز دریافت و اتخاذ کردن، بایستی این ریشه‌ها شناخته می‌شدند و آنجا که مزاحمت با مبانی فرهنگ داشتند حذف می‌شدند. چرا که این ریشه‌ها در آبخشور مسمومی بود که ثمره آن را برای جامعه ما خطرناک می‌ساخت. جایگاه ریشه‌ای این مطلب درست نبود. دانش و

ارزش در حقیقت خود از هم جدا نبودند که حدّ و حدود آنها را دانشگاه‌ها و جامعه علمی ما با این مشکلات بخواهند برتابند.

پیامبر (ص) می‌فرماید: پس قسم به کسی که نفس و جان من به دست او است دانشجو از خانه خود به سمت خانه معلّم خودش قدم از قدم بر نمی‌دارد مگر اینکه در این راه که می‌رود به هر قدم ثواب عبادت یکسال عطا می‌کند و به هر قدم برای او شهری در بهشت بنا می‌کنند و زمین برای او استغفار می‌کند و صبح و شام نمی‌کند مگر اینکه آمرزیده شده است و فرشتگان شهادت می‌دهند که آنها آزادشدگان از آتشند (حجتی، ۱۳۵۹: ۴۶).

همان‌گونه که با استدلال از مبانی اسلام ارائه شد، ارزشی که دین اسلام در مورد علم ارائه داده است جای تردید ندارد. لذا فرض جدایی دانش و ارزش وجود ندارد. ولی متأسفانه این در دانشگاه‌های ما بدون تحقیق، به صورت میناهای ناخواسته یا خواسته به صورت قوی همراه بسته وارداتی به نام علم وارد صحنه شد و موجب تزاخم و تناقض و عقب ماندگی گردید. مهم این است که این وضعیت هم اکنون ادامه دارد و به صورت ریشه‌ای این مغالطه زیربنائی حذف نگردیده است. تا آنجا که حتی وقتی امروزه در دانشگاه‌های کشور مباحث مختلف اجتماعی ارائه می‌شود، باید نقش دانشگاه را در آن مجدداً تبیین کرد و به این سؤال به طور جدی پاسخ داد که به راستی نقش دانشگاه در مسائل اجتماعی و اخلاق اجتماع چیست؟ در فرهنگ اجتماع چیست؟ در مسائل مبتلا به سیاسی چیست؟ در مسائل خاص و رویکردهایی که در خانواده‌ها و موضوعات مختلف پیش می‌آید چیست؟ به طور جامع نقش دانشگاه در موضوعات ارزشی چیست؟

اصلاح انحراف را از کجا آغاز کنیم؟

در اولین نگاه پاسخ واضح این است که: دانشگاه نقش ریشه‌ای و مبنایی دارد. بایستی این نقش را فعالانه ایفا نماید، و لذا ضروری است که پاسخ‌ها تبیین شوند و مراجع علمی، فنی و تخصصی این مسائل را بشکافند و راه حل ارائه دهند و براساس نگاه ارزشی به دانش، آن دانش مورد نیاز این محیط و این شرایط را فراهم نمایند (که تا به حال به طور سازمان یافته به این مسئله پرداخته نشده است).

پس اگر نقش دانشگاه، امروز در مسائل فرهنگی کشور مطرح می‌شود واقعاً به دلیل این عقب افتادگی موجود است. نقش دانشگاه در کشورهایی که دانشگاه‌هایشان به طور طبیعی برخاسته از فرهنگ جامعه خودشان است نقش عمده و اساسی را در مسائل اجتماعی و تقریباً همه امور اجتماعشان همان گونه که استدلال شد ایفا می‌نمایند. اما بالعکس در کشور ما به علت فقدان چنین زمینه‌هایی، کارهای مؤثر عقب افتاد و در این زمینه دانشگاه نتوانست راه حلی مناسب فراهم آورد. البته بعد از انقلاب مهم‌ترین مطلبی که برای دانشگاه‌ها از جانب امام (ره) مطرح شد ارتباط حوزه با دانشگاه به صورت ریشه‌ای بود که تا به واقع دانشگاه و حوزه به کمک یکدیگر به یک مجموعه واحد دانش و ارزش انفکاک ناپذیر دست یابند و این گونه نباشد که دانش یک چیزی ارائه بدهد و مذهب به عنوان دایر مدار ارزش چیزی دیگر بگوید. زیرا در اسلام چنین جدایی اصلاً وجود ندارد که لازم باشد اینها رابه یکدیگر اتصال داد.

در نظام و فرهنگ اسلام، دانش زاییده اسلام است. مشوق اصلی حرکت علم خواهی خود اسلام است که اگر خدای اسلام و رهبران و پیشوایان آن دستور نداده بودند و یا به خلاف آن گفته شده بود در این فرهنگ کسی به دنبال علم نمی‌رفت. درحالی که به صورت یک امر عبادی در مورد علم به ما دستور داده‌اند و گفته‌اند

که علم ضروری‌ترین فعالیت بدون وقفه است که از بدو توکد تا روز مرگ واجب است و باید همه مردان و زنان به دنبال آن بروند، یعنی کسب علم از مسائل اصلی حیات طیبه مسلمانان است.

حاصل اینکه، یک نفاق و یک شکاف ابتدایی و ریشه‌ای در ارتباط علم و ایمان در کشور حرکت عالمانه تحقیقی و تعلیمی ما را سال‌های سال تا زمان فهم و اصلاح آن با مشکل روبرو می‌کند. مگر اینکه این اتصال بین علم و دین همان‌گونه که دین اسلام بیان می‌کند، به صورت یک اتصال ذاتی و ریشه‌ای به همدیگر فهم شود. وقتی این وصال تأمین شد، نقش دانشگاه در ارتباط با فرهنگ جامعه هم معلوم می‌شود. آن وقت نقش دانشگاه در ارتباط با سیاست و حکومت و... نیز در جامعه معلوم می‌گردد. پیشرفت حقیقی در ایجاد یک نقش بسیار سازنده و روشن و دقیق دانشگاه‌ها برخاسته از ریشه‌های عمیق اسلامی خواهد بود و لاغیر. لذا تا میان این دو موضوع دین و علم مرزبندی ذاتی مشابه محیط فرهنگی غرب تصور شود کار مؤثر متوقف خواهد بود. اصرار و برگشتن روی این موضوع به خاطر این است که واقعاً جای کار اساسی باقی است تا یکی از مشکلات و انحرافات ریشه‌ای در داخل جامعه دانشگاهی موجود ما حل شود. برای هر کسی که در هر جایی از علم است، اگر این ریشه خوب شناخته و خوب تبیین شود، مسیری را در حرکت ایجاد می‌کند که ان‌شاءالله جمع آن دانشگاه‌ها را به جایی می‌رساند که بتوانند آن بار اساسی و مسئولیت کاری خودشان را در آموزش، تحقیق و تربیت به خوبی انجام دهند. آن وقت خیلی از این مباحثی که مطرح است، در اتصال و ارتباط بسیاری از رشته‌ها و علوم و کتاب‌ها و محتواها با مسائل اسلامی بالذات مرتفع خواهد شد.

با چنین اتفاقی است که می‌توان بدون دغدغه محصولات دانشگاه را اخذ و مورد استفاده قرارداد کرد و آن‌ها را منطبق بر نیاز منطقی جامعه دانست. به عنوان مثال

حکومت، حکومت داری در حال حاضر در سیستم غرب یک موضوع علمی است. سیاست یک مطلب کاملاً علمی است و در تبیین ظاهراً هیچ کاری به مسائل ارزشی ندارد. این اعتباری که دین را از سیاست جدا کردند با یک هدایت دینی که می‌گوید: سیاست ما عین دیانت ما است، حکومت ما عین دیانت ما است و برخاسته از دیانت ما است (دیانت، به ما امر به حکومت می‌کنند)، کاملاً سمت و سوی دیگری پیدا می‌کند و کاربردی نمودن علم را مخصوصاً در حیطه علوم انسانی در کشور ایران تضمین خواهد نمود.

با یک مطالعه عاقلانه، همان نقشی را که دانشگاه‌های غربی در تحکیم و پشتیبانی و توسعه فرهنگ خودشان ایفا کرده‌اند را می‌توان به عنوان انتظار حداقلی برای دانشگاه‌های داخل کشور تصور و تصدیق نمود. البته با توجه به اتصال ذاتی علم و دین، در اسلام، مجموعه‌های متعهدتر، منسجم‌تر و اثربخش‌تری را می‌توان پایه‌گذاری نمود که با تعلیم و تربیت دانشمندانی آگاه، و با انجام تحقیقات بنیادین در این فضای اتصالی انتظار تحوّل آفرینی نوین در دنیای علم و دانش و فرهنگ را از آنها داشت.

نتیجه‌گیری

از آنجا که مفهوم دانشگاه دربرگیرنده قطعی دو فعالیت اصلی تعلیم و تحقیق به معنای تام آن می‌باشد، تعمیم آن به کلیه موضوعات تعلیم و تحقیق پذیر لازم می‌آید. از جمله مهم‌ترین مسائل که به تعلیم و تحقیق محتاج است همانا موضوع فرهنگ است. لذا بطور منطقی دانشگاه باید مرجع مسئول در تعلیم و تحقیق فرهنگی نیز باشد. با مراجعه به سیر تاریخی شکل‌گیری دانشگاه‌ها، که به طور خاص در قرون اخیر خاستگاه آن به مغرب زمین تعلق دارد، این واقعیت به دست می‌آید که نیاز دین

مسیحیت به دانش پشتیبان، باعث شکل‌گیری جدید دانشگاه‌ها در قرن سیزدهم گردید. البته در سیر تطورات دانشگاه، به دلایل زیربنایی منتج از کتب مقدس و مأموریت علم، عملاً دانشگاه به محلّ مقابله با دیانت حاکم مسیحی تبدیل گردید و راه خود را از اوائل رنسانس به بعد به نحوی طی نمود که دایره مدار علم بدون دیانت و علم در مقابل دین موجود، یعنی «مسیحیت» گردید. این تخالف برای بهره‌برداری‌های گوناگون، بدون رسیدگی عالمانه، بر اثر اشتراک لفظی در کلمه «دین» رفته رفته به تمام ادیان، از جمله اسلام، تعمیم داده شد.

علیرغم این تحولات درونی، دانشگاه‌ها در غرب، هیچ‌گاه از تعلیم و تحقیق فرهنگ متبوع جوامع خود فارغ نبوده، بلکه با تمام توان در تبیین، تعلیم، تحقیق، و توسعه و تعمیم آن نقش محوری داشته‌اند. البته فرهنگی را خدمتگزار بودند که در مبانی خود جدائی دین و دانش را به صورت مفروض اصلی تصدیق و تأیید می‌نماید. از طرفی ورود دانش جدید به کشور ایران، به علت عقب ماندگی‌های علمی در یک مقطع طولانی تاریخی، به صورت یک سویه از غرب انجام گرفت. این ورود همراه با شکل‌گیری وارداتی دانشگاه‌ها به ایران شد. به همراه این ورود، غرب فرهنگ خاص برخاسته از زیربناهای فلسفی-دینی خود را نیز به صورت عمیق وارد نمود. این در حالی است که هیچ‌کدام از آن مبانی در محیط فرهنگی ایران موضوعیت نداشتند. مهم‌ترین تفاوت، در همان مشترک لفظی «دین» است که انگاره رابطه و تعامل علم را با «مسیحیت» و «اسلام» یکی پنداشته است. مسیحیت و عقبه آن یهودیت در مورد علم و ارتباط علم و دین به بن بست رسیده است. در آن ادیان، علم و دین مقابل یکدیگر معرفی می‌شوند، در حالی که در اسلام، علم در زیر چتر گسترده دین واقع است، و به عبارتی علم در طول دین قرار دارد. این تفاوت هرگز به صورت ریشه‌ای در دانشگاه‌های ایران مورد تجزیه و تحلیل و حذف ره‌آورد‌های

غلط فرهنگ غربی واقع نگردد. به همین دلیل برای تطبیق کامل موقعیت دانشگاه با نیاز اصیل فرهنگ اجتماعی ایران، دانشگاه نا کارآمد جلوه گر شد. این همان نکته حساسی است که برای بازبینی دانشگاه می توان در اتصال با حوزه به عنوان نماینده علم در دین اسلام مرتفع نمود و زمینه های ناهمخوانی این مرجع بزرگ تعلیم و تربیت را به جهت قیام بسیار مؤثرتر انتظار داشت.

با توجه به آن ناخالصی وارداتی به همراه شکل گیری دانشگاه، انتظار تطبیق و رفع این نیاز حقیقی لازم می آید. از آنجا که مهم ترین مقدمه درمان، شناخت و آگاهی به درد است باید این دردمندی ابتدا تصدیق گردد تا به درمان آن به توان قیام کرد. فهم دردمندی مرحله ای است که زمینه ساز دریافت درمان را فراهم می سازد. خوشبختانه توانمندی درمان و ملزومات رفع این کمبود در کشور موجود می باشد.

یادداشتها:

۱- منظور از کتاب مقدس در نزد مسیحیان همان مجموعه تورات و اناجیل اربعه و رسالات است که تحت عنوان وکلام خداه (The word of God) برای همه فرق آنها پذیرفته شده است.

2- "you are free to eat from any tree In the garden;17 but you must not eat from the tree of the knowledge of good and evil,for when you eat of it you will surely die."

3- 4"you will not surely die," the serpent said to the women.5"for God knows that when you eat of it your eyes will be opened, and you will be like God, knowing good and evil.

4- they realized they were naked;so they sewed fig leaves together and made coverings for themselves.

۵- برای جلوگیری از هرگونه ابهام، جای یادآوری است که برای مسیحیان عالم، اعتقاد به مبانی مندرج در کتاب تورات، که آن را کتاب عهد عتیق می نامند جزء لاینفک دین محسوب می گردد. یعنی اعتقاد مسیحیان به کتاب عهد جدید (انجیل) و عهد عتیق (تورات) در اتصال با یکدیگر صورت می پذیرد. به عبارتی، کتاب دینی مسیحیان که همه آن را کلام خدا می دانند شامل هر دو کتاب مشهور به عهد جدید و عهد عتیق است (و کتاب یهودیان فقط به همان عهد عتیق خلاصه می شود). مسیحیان کتاب تورات را هرگز نفی نکرده اند. فقط نکته های خاصی از تورات به قول آنها بنابر عملکرد حضرت عیسی و (احیاناً آیات انجیل) نسخ شده است (این گونه موارد نیز زیاد نیستند و شامل بعضی احکام مثل ختنه کردن می باشد) (Holy Scriptures:Rommans). در تمام موارد وقتی که حضرت عیسی را در انجیل تعریف می کند (در اناجیل اربعه) همه جا می گوید که حضرت عیسی (ع) کسی بود که بیشترین همت را برای اجرای احکام دین بهود به کار برد و همه آنها را به نیکی انجام می داد و از معتقدین حقیقی به تمام آداب مذهبی آنها بود و در این مورد هیچ اختلافی وجود ندارد.

۶- کشورهایی نظیر Australia و New-Zealand به اینگونه حکومتی مشهورند.

۷- به جهت مطالعه و آشنائی با این موضوع مهم به کتاب The Choice نوشته مرحوم احمد دیدات، ۱۹۹۵، انتشارات IPCI، آفریقای جنوبی مراجعه شود.

منابع فارسی

- قرآن کریم، (۱۳۶۶)؛ تهران: انتشارات سروش.
- امام سجاده (ع) (۱۳۷۶). *صحیفه کامل سجاده*. تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
- امیری، محمدعلی (۱۳۶۸). *تفکر درباره تحولات آینده آموزش و پرورش* (ترجمه). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- برزینکا، ولفانگ (۱۳۷۱). *نقش تعلیم و تربیت در جهان امروز*. ترجمه پایوردی و مهرآفاق، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- نافلز، الوین (۱۳۷۷). *آموختن برای فردا، نقش آینده در تعلیم و تربیت*. ترجمه، بابک پاکزاد و رضا خیام. تهران: انتشارات بهنامی.
- حجتی، محمدباقر (۱۳۵۹). *آداب تعلیم و تعلم در اسلام*. ترجمه منیه المرید اثر شهید ثانی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- درانی، کمال (۱۳۷۶). *تاریخ آموزش و پرورش ایران قبل و بعد از اسلام*. تهران: انتشارات سمت.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۵۸). *دانش و ارزش پژوهشی در ارتباط علم و اخلاق*. تهران: انتشارات یاران.
- شاوورده، موریس (۱۳۵۱). *استادان بزرگ تعلیم و تربیت*. ترجمه احمد قاسمی. تهران: کمیسیون ملی یونسکو ایران.
- صفی‌نیا، نصرت و الما داودیان (۱۳۷۰). *آموزش عالی در جهان (تدوین دبیرخانه یونسکو)*. تهران: انتشارات اساطیر.
- طباطبائی (ره)، سیدمحمدحسین (۱۳۸۳). *تفسیرالمیزان*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عطاران، محمد (۱۳۶۸). *آرا مریبان بزرگ مسلمان درباره تربیت کودک*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فضائلی، احمد (۱۳۸۱). *تبیین مشخصه‌های تحقیق و آموزش عالی به عنوان مقدمه‌ای برای ارتباط این دو حوزه*. در: مجموعه مقالات دومین همایش روش‌های تحقیق در علوم و فنون مهندسی. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).
- فلسفی، تقی (۱۳۴۱). *تاریخ روابط ایران و اروپا*. چاپ اول، تهران: انتشارات بی‌نا.
- کاشانی، محسن (متوفی ۱۰۹۱) (۱۳۶۵). *محجه البیضا فی تهذیب الاحیاء*. قم: دفتر نشر اسلامی.
- کانل، و.ف. (۱۳۶۸). *تاریخ آموزش و پرورش در قرن بیستم*. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- گال، رژه (۱۳۵۶). *تاریخ تربیت*. ترجمه محمد مشایخی. تهران: انتشارات پیوند.
- گلشنی، مهدی (۱۳۷۹). *علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و

مطالعات فرهنگی.

گلشنی، مهدی (۱۳۸۰). *از علم سکولار تا علم دینی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 مجتهدی، کریم. حسین کلباسی. عبدالرزاق حسامی فر؛ حمید طالب زاده؛ محمد ایلخانی و سارا ایلخانی
 (۱۳۷۹). *مدارس و دانشگاه های اسلامی و غربی در قرون وسطی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی

مطالعات فرهنگی.

محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۴۵). *راهنمای دانشگاه تهران*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مشایخی، محمد (۱۳۵۶). *تاریخ تربیت*. تهران: انتشارات پیوند.

معیری، محمدطاهر (۱۳۶۴). *مسائل آموزش و پرورش*; تهران: انتشارات امیر کبیر.

منابع انگلیسی

- Babbie, E.R. (1990). *Survey research methods* (2nd ed.). Belmont, CA: Wadsworth Publishing.
- Barnett, R. (1994). *The idea of higher education*. London: Open University Press.
- Conant, J.B. (1951). *Science and common sense*. New Haven: Yale University Press.
- Connell, W.F. (1980). *A history of education in the twentieth century*. Canberra: Curriculum Development centre.
- Cornwell, J. (1995). *Nature's imagination*. Oxford: OUP.
- Davidson, J. (1897). *A woman and her son*. New Ballads. cited in: A history of education in the twentieth century. By W.F. Connell. Canberra: Curriculum Development Centre.
- Deedat, A. (1995). *The choice* (V.2). South Africa: IPCI. Co.
- Dewey, J. (1931). *Individualism old and new*. London: Allen & Unwin.
- Gallagher, M. (1993). *National report on Australia's higher education sector*. Canberra: Australian Government Publishing Service.
- Holy Scriptures*. (1984). U.S.A.: Watch Tower Bible and Tract Society of New York: Inc
- Hoy, W.K. & Miskel, C.G. (1996). *Educational administration, theory, research, and practice in education* (5th ed.). New York: Mc Graw Hill, Inc.
- Jaki, S. (1988). *The absolute beneath the relative and other essays*. U.S.A.: University Press of America.
- Jaki, S. (1992). *The relevance of physics*. Edinburgh: Scottish Academic Press.
- Lockyer, N. (1903). *Education and national progress, essay on the influence of brain-power on history*. Presidential Address at the British Association meeting. London: Macmillan.
- McMillan, J.H. & Schumacher, S. (2001). *Research in education. A conceptual introduction* (5th. Ed.). New York: Longman.
- Newman, J.H. (1976). *The idea of a university* (ed. H.T. Ker). Oxford: Oxford University Press.
- Peters, R.S. (1969). *Ethics and education*. London: George Allen and Paul.
- Powel, J. P. (1978). *Universities as sources of social criticism: Hotbeds or cold feet?* Cited in: The future of higher education in Australia. Eds.: Hore, T., Linke, R.D., & West, L.H.T. (1978). Adelaide: Griffin Press Ltd.
- Robbins, L. (1963). *Higher education: Report of the committee*. London: HMSO, Cmd. 2154.
- The Holy Bible* (1984). U.S.A.: Zondervan Publishing House.
- Wegener, C. (1978). *Liberal education and the modern university*. Chicago and London:

University of Chicago.
Willower, D.J. (1994). *Values, valuation, and explanation in school organizations*. *Journal of School Leadership*, 4, (5), 466- 483.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی